

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین

الطاهرین المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

بحث در مفردات و خصوصیات لفظ ضرار و ضرار بود به لحاظ ماده و هیئت. چه در ضرر چه در ضرار. و توضیحاتی عرض شد راجع به کلمه ضرر از کتب لغت البته راجع به ضرر یک بحثی ماند که یادم رفت حالا بعد در وقتش اینکه شواهدی بیاوریم که ضرر اسم مصدر باب تفعل هم هست. اسم مصدر باب ثلاثی مجرد اسم مصدر باب تفعل هم هست.

آن وقت به مناسبت رسیدیم به بحث هیئت باب ضرار چون ماده اش که روشن شد به معنای نقص است یا سوء حال و اما به نسبت به هیئت باب فعال یا مفاعله چون مشهور این است که فعال مصدر دوم باب مفاعله است. اصطلاحا به آن می گویند مصدر دوم. بعد در عبارات لغوی ها فضلا عن الاصولیین و الفقها و کسانی که به اصطلاح قواعد فقهیه نوشته اند یا اشباه و نظائر فرق گذاشته اند بین ضرر و ضرار به وجوهی که بیان شد. عرض شد که بعدی ها در این مخصوصا در تحقیقاتی که علمای متأخر اصولی ما کرده اند مثلا یک صد سال هشتاد سال اخیر سعی کرده اند فرق این دو تا را تحلیل این دو تا را باب مفاعله با مجردش و بالمناسبت باب مفاعله با باب تفاعل فرق این دو تا را بیان کنند. عرض کردیم آن که واضح است در کتب لغت یعنی در کتب صرف، باب مفاعله را برای چند معنا گرفته اند. حالا انشاء الله عبارت یکی از کتب صرف هم که نسبتا مشهورتر و دقیق تر است می خوانیم بقیه اش را خود آقایان مراجعه کنند. لکن سعی کرده اند عده ای از اصولیین ما غالبا یک معنا برای هیئت باب مفاعله ذکر کنند و بقیه را تطبیق بدانند. عرض کردیم مثل همین اصطلاحی دارد در کفایه اشتباه مصداق به مفهوم اینها مصادیق آن هیئت هستند. اصولا هیئت مثل ماده دارای یک معنا است نه دارای معانی متعدد اما بروزهای متعدد دارد در حقیقت یک نحوه بروزی است که پیدا می کند نه اینکه دارای دو یا سه یا چهار معنا باشد.

لذا عرض کردیم ما در بحث خودمان اولاً متعرض کلام مرحوم اصفهانی و شرح کلمات ایشان و اینکه باب مفاعله برای یک معنا است. این یک نکته. دوم بحث دومی که انشاء الله عرض می کنیم راجع به این است که آیا واقعا معانی یعنی عادات آن که ما الآن در لغت عرب می بینیم معانی باب افعال تفعیل مفاعله استفعال یکی است طبیعتا یا متعدد است؟ اصولا راهی برای وحدت هست یا خیر؟ این مبنای دوم و بحث سوم هم تحقیق این مطلب که این ضرار را بالأخره چه کارش کنیم در حدیث مبارک. عرض کردیم به تعبیر آقای خویی فرموده اند که همه علما قبلا این طور گفته اند حالا من قبلا را که چه عرض کنم همه کلمات را ندیدیم فقط مرحوم آقای محقق اصفهانی مخالفت فرمودند

دیروز مقداری از عبارت مرحوم محقق در حاشیه شان بر کفایه در نهاییه الدرایه جلد چهار از صفحه ۴۳۶ تا صفحه ۴۳۹، متعرض شدند دیروز یک مقدارش را خواندیم. ایشان یک مقدار استعمالات قرآنی را آورده اند که فعل مال دو طرف نیست فعل طرفینی نیست. یا ضارب زید عمرو یعنی هم زید عمرو را زد هم عمرو زید را زد. ایشان می خواهد بفرماید که ما موارد استعمال دیدیم و آورده اند آیات مبارکه بعد هم مواردی از استعمال عرفی را آورده اند مثل سافر، عالج، که این دو طرفی نیست یک طرفه است. یا آیات مبارکه یخادعون الله با اینکه آنها خدعه می زنند که خدا هم به آنها خدعه می زند.

و الی آخره. البته آقای خویی در مصباح فرموده اند مرحوم اصفهانی از اول قرآن تا آخر قرآن را دیده اند که موارد اثین نیست ایشان در خودش نفرموده است حاشیه ندارد مگر اینکه در درس فرموده باشند. و الا در حاشیه که من از اول قرآن تا آخر را دیده ام در حاشیه شان ندارند. مگر اینکه عرض کردم یا در جلسه درس این مطلب را فرمودند.

این آیاتی را که آورده اند مقدار محدودی است. البته درست هم هست این آیاتی که ایشان نقل کرده اند واضح است که حالا بعضی هایش ممکن است مثلاً به اینکه مثلاً نادینه که بگویم هم خدا او را صدا زد هم او دعا کرد. ممکن است بعضی هایش نادینه مثلاً یا مثلاً این آیه ای که لا تؤاخذنی که خطاب هارون به موسی است و این شاید بگوید مؤاخذه طرفین بوده است هم هارون هم موسی. خب بقیه آیات و من یهاجر و خب اینها خیلی واضح است که طرفینی است.

بعد ایشان متعرض فرق به این چون باب تفاعل هم طرفینی است ایشان فرق بین باب تفاعل و مفاعله را گذاشته اند که این دو تا با هم دیگر چه فرق می کند ظاهراً دیروز یک مقدارش را خواندیم حالا دو مرتبه تکرار می کنیم و اصحاب ما در اینجا چون در اینجا باب مفاعله و تفاعل را فرق گذاشته اند. در کتاب های بعدی مثل همین کتاب استادمان آقای سیستانی فرق بین ضرار و اضرار یعنی در حقیقت چون مخصوصاً یک متن هم هست که لا ضرر و لا ضرار، یک فرق بین ضرار و اضرار. خب طبیعتاً هم ضرورت هم بود که یکی هم متش لا ضروره بود. پس بنابراین عادتاً باید بین این چهار تا فرق بگذاریم. یکی ضرر از یک طرف. اضرار، ضرار و ضرورت. این که در مجموعه متون حدیث آمده است فرق اینها چیست. اینکه مناسب با لا ضرر است. ایشان به مناسبت باب مفاعله متعرض فرق بین مفاعله و تفاعل شده اند. «بعد الاشتراك فی التقرب بالفعل الاثنین بالانتساب الیها بالاصاله والصراحه فی الثانی»، البته ما یک صراحت داریم یک اصالت داریم. این دو تا با هم دیگر فرق می کند. دلالت اصیل آن که ابتدائاً فهمیده می شود. در مقابل اصیل عادتاً کنایه می آورند. مثلاً می گویند زید کثیر الرماد. ظاهرش این است که خاکستر زیادی در خانه دارد. این خاکستر در خانه داشتن ممکن است از تبلی ایشان باشد که

خاکسترها را بیرون نمی ریزد زیاد در خانه اش جمع شده است یا از بس مثلاً غذا می پزد از باب جود و کرم و مهمانداری و از باب لعامت طبع حتی خاکسترها را دور نمی ریزد احتمال های متعددی است. آن معنای دوم که دلالت بر جود یا لعامت کند آن را می گویند تبعیت یا می گویند کنایه اصطلاحاً این دقت فرماید صراحت یک معنا است کنایه. بالأصه در مقابل لازم است. یعنی اصالتاً به این نسبت داده شده است لازماً مثلاً گفته است خورشید طلوع کرد لکن مرادش روشن بودن است. درست است گفت روز برآمد اما مرادش روشن بودن است. این بالأصاله و بالملازمه. و بالأصاله الی احدهما و التبعية الی الآخر «و بالأصالة إلى أحدهما و التبعية إلى الآخر في الأول»، یعنی ایشان نقل کرده اند از کتب اهل لغت و صرف که فرق بین مفاعله و باب تفعّل در این است. در هر دو در باب تفعّل نسبت اصالت و صراحت است. وقتی می گوئیم تضارب زیّد و عمرو یعنی نسبت ضرب را هم به زید می دهیم که عمرو را زد هم به عمرو می دهیم. به یک نسبت واحد. فرقی نمی کند. یک عملی است عمل واحد که ضرب باشد هم زید نسبت به عمرو انجام داد هم عمرو نسبت به زید. این اسمش تضارب است.

اما اگر گفت ضارب زیّد عمرو. ابتدائاً ضرب را به زید نسبت می دهد. ضارب زیّد عمرو یعنی آن زید بود که زد. عمرو تبعاً و جزاءً زد. یعنی زید زد عمرو هم زد اما چون آن زده بود. نه اینکه عمرو مستقلاً به قول ایشان اصالتاً یا صراحتاً. پس صراحتاً به زید نسبت داده می شود اصالتاً به زید نسبت داده می شود کنایتاً به عمرو در مورد صراحت. و تبعاً و جزاءً به عمرو. پس فرق بین باب مفاعله و تفاعل این است. اگر فعل را می خواهیم به هر دو نسبت می دهیم می گوئیم باب تفاعل. تضارب زیّد و عمرو. هم این زد هم او زد. هر دو را به یک نسبت واحد.

اما اگر می خواهیم بگوئیم که زید زد و عمرو هم زد اما عمرو به خاطر اینکه زید زده است به دنبال او. اصلاً معنای ضارب زیّد عمرو، زید زد عمرو هم دید که کتک خورد او هم زد. اوزدنش بالتبع بوده است یا بالملازمه بوده است. یا بالکنایه به تعبیر ایشان در مقابل صراحت. ایشان می گوید «هكذا فرقوا»، اصلاً صحبت اینجا باب تفاعل که نبود. اگر صحبتی در اینجا باشد باب افعال و مفاعله بود. اضرار و ضرار بود. ایشان به مناسبت اینکه لغوین و صرفین یک چیزی فرموده اند وارد این بحث شد. بعد ایشان می فرماید که مع أنّه غیر معقول، اصلاً این مطلبی که اینها گفتند معقول نیست. «و الوجه فيه أنّ كلّ هيئة لا تكون موضوعة إلاّ بإزاء نسبة خاصّة من التّسبب»، هر هیئتی به ازای یک نسبتی. اصولاً اختصاص به هیئت ندارد. اصولاً در لغت وقتی وضع می شود ممکن است یک هیئت واحد باشد. اما چون حالات می گیرد به ازای حالات لفظی برایش قرار می دهند. یا به ازای حالات اسم هیئت خاصی قرار می دهند. این هست. مثلاً فرض کنید این گیاه از زمین در آمد. به این می گوئیم گیاه، سبزی. بزرگ شد بزرگ شد درخت شد خب به این می گوئیم درخت. آن ته درخت را چندین کنار

گذاشتید به این می گویند هیزم. این هیزم همان تهِ درخت است. ماده عوض می شود. هیزم همان تهِ درخت است چیز دیگری که نیست. وقتی سر پا است می گوئیم درخت. وقتی بریدیم کنار گذاشتیم به آن می گوئیم هیزم. اصلاً لغت حقیقتش این است. یک حقیقت واحد را در حالات مختلف می بینیم مثلاً زید نشسته بود مثلاً زیر سقف می گویند تحت السقف. عنوان. روی زمین. فوق الارض. این را از نسبت های معینی یا هیئت یا ماده فرق نمی کند. وقتی در زمین است ریشه دارد به آن درخت می گویند. وقتی کردند کنار گذاشتند می گویند هیزم. وقتی تراشیدند به شکل صندلی در آمد خب همان ماده درخت. به شکل دیگر در آمد می گویند تخت خواب. به شکل مداد در آمد می گویند مداد. این مداد همان جناب هیزم است. همان جناب درخت است. حالاتی است که بر آن می آید.

لذا خوب دقت کنید ما نباید در مباحث دنبال الفاظ باشیم. الفاظ ما را خیلی گیج نکند. آن واقع را در نظر بگیریم. این مطلب خودش منشأ علم شد. اصلاً باب علم همین درست شد. بعد منشأ فلسفه شد. بعد منشأ عرفان شد. تمام اینها از همین بود. اینها آمدند گفتند اصلاً این در واقع فرض کنید شما می گوئید درخت بعد می گوئید هیزم بعد می گوئید صندلی خب در حقیقت درخت می گوئیم خاک می گوئیم. خاک و درخت یکی است. یواش یواش رفتند دنبال علم. بعد رفتند همین جور پس بشر در ابتدا اسماء را که گذاشت هی فکر را راه انداخت رفت دنبال عمق بیشتر قضیه تا به این جایی که الآن عرض کردم رسید. ایشان می گوید که «و الوجه فيه أنَّ كلَّ هيئة لا تكون موضوعة إلاَّ بإزاء نسبة خاصّة من التَّسبب فليس مفاد هيئة «تضارب زيد و عمرو» نسبة «ضرب زيد عمرواً» و نسبة «ضرب عمرو زیداً»، اول اینکه عمرو را با واو نوشته است. عمر با واو بعد هم الف. متعارفش در لغت عرب این است که عمرو در بعضی حالات واو ندارد. در بعضی حالات واو آن را می اندازند. یکی جایی که منصوب شود واو آن را بر می دارند. این هم واو می گذارند برای اینکه با عُمَر اشتباه نشود. وقتی منصوب شد عمر چون غیر منصرف است دیگر عُمراً نمی خوانند. اینکه الف گذاشتند معنای عمرو است. این هم یک نکته. یا عمیر است. عمیر وقتی نوشتند دیگر واو نمی گذارند. غرض این هم یکی از نکات کتابتی است. املا است در قدیم املا می گفتند. مثلاً اینجا گفته است ضرب زید عمرواً. این غلط است. عمراً با الف. همان الف تنها کافی است. با تنوین. همان تنوین کافی است. واو را دیگر نمی نویسند. چون دیگر با عمر قاطی نمی شود. چون اگر بود عمر باید عمر می خواند نه عمراً. «و نسبة «ضرب عمرو زیداً»، دومی می خواهد در حال ضمّ و در حال جرّ، در حال رفع و در حال جرّ می خواهد. «بل ضرب كلّ منهما للآخر، لوحظ نسبة واحدة بينهما»، این مطلب ایشان دقیق است. لطیف است. خیلی لطیف است. «بل ضرب كلّ منهما للآخر، لوحظ نسبة واحدة بينهما»، یعنی در تضارب زید و عمرو نیامده است دو تا فعل در نظر بگیرد. زید عمرو را زد عمرو زید را زد. در تضارب آمده است آن نسبتی که از حالت ضرب طرفین است در نظر گرفته است. دقیق است این مطلب ایشان روشن است. یعنی آمده است حکایت کرده است حالتی که زید و عمرو این دارد

آن را می زند او هم دارد این را می زند. خوب دقت کنید این حالت. این حالتی که او دارد این را می زند همان حالتی مثل اینکه دیروز در بحث تعاون گفتم خوب دقت کنید. نه اینکه تعاون من به او کمک کردم او باز به من کمک کرد. این هم باب مفاعله می دانند. در حال واحد که هر کدام عون دیگری هستند. این عون است این نسبت را تعاون می گویند.

تضارب هم همین طور است. تضارب زید و عمرو آن حالتی را نگاه می کنند که زید دارد در کله عمرو همان حالت هم عمرو در کله زید. هر دو با هم دیگر. خوب دقت کنید. اما اگر آمدند گفت زید اول عمرو را زد بعد عمرو هم زید را زد. این جا هم باب مفاعله به کار می بریم. این هم ضارب زید و عمرو. پس یک دفعه این را نگاه می کند نمی دانم روشن شد نکته فنی. درست آن حالت زدن با یک دیگر. این آن را می زند آن در عین حال این دستش روی کله او است او هم دستش روی کله این است هر دو را با هم دارند می زنند. این حالت را می گویند تفاعل. یکدفعه نه حالت ضرب از یک کسی صادر می شود بعد حالت ضرب از دیگری صادر می شود. این را می گویند مفاعله. ایشان می گوید که لوحظ نسبتاً واحد بینهما. انصافاً هم خیلی تحلیل قوی و خوبی کرده است مرحوم اصفهانی.

س: تفاعل هم ممکن است یکی زودتر شروع کرده باشد؟

ج: آهان آن را حکایت نمی کند. وقتی گفت تضارب این نسبت را نگاه کرده است

«وعلى نهج إضافة مادة واحدة»، مراد از ماده واحده ضرب است. «إلى طرفين»، این ماده واحده را به دو طرف آن حالتی را دارد حکایت می کند که به هم می زنند. این دست این روی کله او است دست او هم روی کله این است. این حالت را می گویند تضارب. «يعبر عنها في الفارسية بقولهم «بهم زدن»»، نمی دانم شاید در نجف بهم زدن باشد. ما در فارسی فعلاً زد و خورد می گوئیم. زد و خورد غیر از بهم زدن است. بهم زدن مثل دوغ و اینها را می گویند. ایشان ادیب بزرگی است ما که نفهمیدیم. بهم زدن فکر نمی کنیم.

س: همدیگر را زدن. بهمدیگر زدن.

ج: مگر اینکه چیزی افتاده باشد. مدلول کلام را عوض می کند. اینکه من نفهمیدم به قول ایشان بهمدیگر زدن مثلاً.

اما در زبان فارسی عادتاً از این تعبیر به زد و خورد می کنند. هم می زند و هم می خورد. این حالت را زد و خورد تفاعل است. یعنی در حالتی در کله او می زند و در کله خودش هم می خورد. این حالت. من فکر می کنم زد و خورد به فارسی می گویند نه بهم زدن.

س: الان قهر کردن در فارسی می گویند بهم زدن

ج: ایشان که مرادش ضرب مرادش است قهر مرادش نیست. شما از ماده هم خارج شدید. همان از هیئت خارج شود آدم بهتر است. علی ای حال ما که نفهمیدیم تعبیر ایشان را و با احترام فراوانی که ما برای ایشان قائلیم برای مرحوم آقای اصفهانی. مردمان بزرگی بودند واقعا. بهر حال کلمه مگر بهم زدن یعنی به هم دیگر.

«فزید و عمرو طرفاً هذه النسبة الوحداًتیة»، خوب حرفی است حرف ایشان خوب است. نسبت یکی است دو تا نسبت نیست. دو تا نسبت ضرب نیست. یک نسبت است. حالت زد و خورد. حکایت حالت زد و خورد. یعنی دارد در کله دیگری می زند و دیگری هم در کله او می زند. هم می زند هم می خورد. این دو حالت را می گویند تضارب. راست است مطلب ایشان درست است. «و علیه فمفاد «ضارب زید عمرواً»، باز هم واو اضافه نوشته است. «إن كان هذه النسبة الخاصة»، اگر مفاد ضارب هم همین باشد «فلا فرق بينها»، یعنی زد و خورد. اما ضارب زد و خورد نیست. «فلا فرق بينها و بین «تضارب زید و عمرواً»، البته خب می دانید لغات یک خصایصی دارند که گاهی در یک لغت یک معنایی گفته می شود اما در لغت دیگر ندارند. الآن من در ذهن خودم در زبان فارسی چیزی به ازای مضارب به یاد نمی آید. تضارب چرا تضارب یعنی زد و خورد. می زند و می خورد. اما زد و بعد آن جوابش را داد به این نکته. ضارب یعنی زد و آن جزاء به او زد. الآن در فارسی مثلاً تعاون، همیاری. اعانه، کمک یاری رساندن. اما معاون الآن در زبان فارسی یاد نمی آید که به جای معاون چه بگذاریم. تعاون و همیاری. نه همکاری. همیاری. این هم یار باشد آن هم یار باشد. در آن واحد. هر دو. فکر می کنم در فارسی همیاری را برای معاون هم به کار ببرند. فکر نمی کنم این ظرافتی که در آن واحد باشد. فکر نمی کنم در ذهنم هر چه فکر کردم سابقاً حالا نه اینکه امروز باشد. مثلاً ده ها بار وقتی تنها می شود غالباً این قضایا را در ذهنم تکرار می کنم. هنوز نفهمیدم در زبان فارسی این مفاعله را با تفاعل وقتی یکی بزند دیگری جواب دهد باز بزند به آن می گویند زد و خورد. فارسی هم ظاهراً هر دو را زد و خورد می گویند. هیئت واحده هم به تعبیر ایشان در فارسی یعنی هر چه فکر کردم هم برای معاون هم برای تعاون در فارسی ظاهراً همیاری می گوئیم. حس نکردم فارسی این دو را فرق بگذارد.

بهر حال این نکته را دقت کنید اگر این مطلب درست باشد این کاری که مرحوم آقا شیخ محمد حسین می خواهد بکند و ظاهرش هم می خواهد به فارسی ارجاع دهد ارتکاز اصلی خودش. این مشکل دارد چون معلوم نیست در فارسی لفظی به ازای آن باشد.

س: گلاویز شدن نیست

ج: گلاویز شدن ظاهرا یک طرف است. یعنی این به او گلاویز شد. اما اینکه تا این به آن گلاویز شد او هم به آن گلاویز شد این دو تا من نمی فهمم بهرحا ما هر چه فکر کردیم ذهنمان به جایی نرسید. هنوز نتوانستیم بین معاون و تعاون در زبان فارسی فرقی پیدا کنند.

س: خود همین زد و خورد

ج: همان تضارب است دیگر. عرض کردم برای مضاربه و برای تضارب زد و خورد است.

س: ترتیب را لحاظ نکرده اند؟

ج: من حس نکردم در زبان فارسی لفظی باشد که این نکته

س: شما هم فکر کنید فارسی زبان هستید دیگر. آن وقت این نکته مهم است چون امثال آقا شیخ محمد حسین یا امثال ماها حالا ماها که کمتر اینها چون با ارتکاز فارسی دارند سعی می کنند آن لفظ عربی را هم بکشند به فارسی. انصافش در فارسی هم بین ضارب و تضارب فرق نمی بینند. ضارب زید و عمرا یعنی زید با عمر زد و خورد کرد. فارسی ظاهرا این طور می گویند. گلاویز که نمی گویند. در گلاویز اصلا ماده ضرب و کتک نیست. در گلاویز چسبیده اند به او. نه اینکه زدن. زدن غیر ازویز است. شما یک جوری می فرمایید که از ماده خارج می شوید. ماده را که باید در نظر گرفت. گاهی جوری معنا می کنید که اصلا ماده در نظر گرفته نمی شود. آن که اصلا خروج از مطلب است.

س: در فارسی ظاهرا همین فرمایش شما با یک کلمه بیان نمی کنند مثلا اگر بخواهند بگویند او هم جواب داد می گویند او هم پاسخ داد.

ج: من اسمش را گذاشته معنای اسمی. اصطلاح من این است. یعنی یک معنای حرفی نگذاشته اند مثل هیئت در زبان عربی. یک لفظ خاص. ظاهرا این را به معنای اسمی اصطلاح من است البته. می گویند زید عمرو را زد او هم جواب داد. او هم زدش. جوابا. این را می گویند درست است قبول دارم. اما اگر یک هیئت باشد یا یک پسوندی باشد یا یک لفظی مثل زد و خورد باشد الآن من یادم نمی آید. دقت می کنید؟ در زبان عربی از هیئت استفاده می کنند که معنای حرفی است. نه اینکه این معنا نیست. اینکه در خارج تحقق پیدا می کند. یکدفعه شما تضارب را حکایت می کنید یکدفعه مضاربه را حکایت می کنید. زدن این زد او زد. یکدفعه می خواهید بگویید این زد و او هم جوابش را داد. این که واقعیت دارد خارجی نیست که در خارج نباشد. انما الکلام در فارسی وقتی یک چیزی نبود استعانه پیدا می کنند به معنای اسمی. ما در بحث عام و خاص متعرض شدیم نکته را گفتیم اینکه می گویند عام یا مجموعی است افرادی است یا عام بدلی است

عرض کردیم عام مجموعه‌ی عام نیست. اصلا اصطلاحا عام هم نیست. مرکب است عام نیست. مضافا عرض کردیم تا جایی که من نگاه کردم نه در زبان فارسی نه در زبان عربی ما لفظی یا هیئت را برای عام مجموعه‌ی نداریم. مثل اکرم جمیع العلما. ممکن است مرادش استغراقی باشد. اکرم جماعه العلما. یک چیزی مثلا. اکرم العلما باجمعهم. این را دقت می کنید؟ یک لفظی که صریح باشد در عام مجموعه‌ی. لذا وقتی عام مجموعه‌ی هم اراده می شود جای بحث که ندارد. مثلا بیست تا عالم هستند بیست تا. اگر نوزده تا شد نکن. خوب این می شود اراده کرد این که جای بحث نداریم. ما همچنین معنایی را خوب دقت کنید ما یک آقایان بحث را برده اند روی حکمت بحث. حکمت بحث اقتضا می کند که ما چیزی را که ادراک می کنیم به ازای او لفظ قرار دهیم. این اصل اولی. این حکمت بحث یک اصل اولی است که در کتب تحلیل لغوی و غیر لغوی و سنی و شیعه از قدیم گفته شده است. هیئت بحث تقتضی. درست است. اما گاهی با اینکه حکمت بحث اقتضا می کند لفظ به ازای او قرار نداده اند یا هیئت. اصطلاحا بنده از آن تعبیر می کنم به معنای اسمی پناه می برند. می گویند اکرم کل العلما بحيث اذا لم يتحقق اکرام واحد منهم فلا يجب عليك. ببینید چون معنای اسمی. عام مجموعه‌ی اراده می شود این اشتباه نشود معنای مفاعله اراده می شود نه اینکه می گوئیم فارسی. مثلا تفاعل را می فهمد. فرقی نمی کند فارس و عرب که ندارد. چه در زبان عربی چه در زبان فارسی عده ای از مفاهیم هیئت به ازای آن یا ماده ای به ازای آن نیست. در اینجا از آن طرف هم حکمت ۲۶/۳۵....

خب عام مجموعه‌ی جزء مرادات ما است. می گوید خب عام استغراقی هم جزء مرادات ما است. عام مجموعه‌ی جزء مرادات ما است اما این معنایش این نیست که حتما به ازای او در فارسی و در عربی یک لفظ باشد. بگویند همه علما را اکرام کن. باز هم در آن یک عام مجموعه‌ی در نمی آید. باید بگویند همه علما را اکرام کن که اگر یک نفر اکرام نشد بقیه واجب، این می شود که خود بنده اسم این را گذاشته ام معنای اسمی. یعنی اگر بخواهیم مراد را کاملا توضیح دهیم با یک لفظ واحد نمی شود.

آن وقت این معنایش این است که ما در زبان فارسی برای هیئت مفاعله نداریم. یعنی معنای حرفی. اگر بخواهیم معنای مفاعله را بگوئیم باید برگردیم به معنای اسمی. یعنی باید توضیحش دهیم. چون در زبان فارسی تعاون را فکر کنم همیاری. معاونه را با تعاون همیاری معنا می کنیم. ظاهرش فکر کنم این طور باشد. پس اگر بخواهیم معاونه را فرق بگذاریم با تعاون در فارسی باید برگردیم به معنای اسمی. مفاعله و تفاعل هم همین طور است. هر دو را می گویند زد و خورد. دیگر لحاظ نمی کنند که اول این زد و دومی جزایش داد. این نکته را لحاظ نمی کند اما انسان عربی لحاظ کرده است این را. این منافات ندارد مشکل ندارد. مراد با یک هیئت بیان کرده است.

س: شواهدش در عربی آن وقت اگر آن را بخواهیم در عربی ادعا کنیم شاهد نمی خواهد؟

ج: مثل عام مجموعی. عام مجموعی هیئت ندارد.

س: مفاعله و تفاعل

ج: چرا خب بر می گردیم به همین کلمات لغوین و صرفین و اینها.

س: گفته اند اینها؟

ج: بله دیگر گفته اند به عنوان جزا.

س: برای طرفین یا اینکه بفرمایید آن هایی که طبیعی هستند؟

ج: خب گفت دیگر انتساب الیهما بالاصاله فی الثانی یعنی تفاعل و بالاصاله فی احدثهما و التبعية فی الاول. خب ایشان نقل کرده است. فرقوا یعنی اهل لغت فرقوا. در تضارب هر دو اصالت دارند. این زد آن زد. در مفاعله یکی اصالت دارد یکی تبعیت.

س: یعنی به چه شواهدی؟

ج: بله خب قبول کردند. خودشان قبول دارند که قدمای صرف و نحو و لغت گفته اند از لحاظ استنباط همان بحث دیگر که شما می گوئید خود ایشان می خواهد بگوید که درست نیست. خود ایشان قبول نمی کند. خود مرحوم آقای آقا شیخ محمد حسین قبول نمی کند. اما می گوید فرقوا. این ها یک فرقی گذاشته اند. روشن شد؟

س: یک لفظی داریم کاریاب یعنی الآن می گوئیم من امروز می آیم در کشاورزی به تو کمک می کنم به شرطی که فردا تو بیایی و به من کمک کنی. کاریاب

ج: عرض کردم مفروض کلام باز از ماده خارج شدیم. کار غیر از یاری است. ما آمدیم این را گفتیم که کار خود عمل است مثل کسی که دیوار را می چیند. شما آجر به او می دهید این یاری است. عون غیر از عمل است.

س: ما یک زمان می گفتیم کایل الآن هم به زبان مازندرانی خودمان می گوئیم کایل

ج: اگر باشد باز ما کار را در نظر گرفتیم ما می خواهیم در ماده یاری باشد. چون ما گاه گاهی تحلیل های اصولی و فقهی می کنیم تا به حال تحلیل های لغوی ما را کم دیدید. ما در تحلیل لغوی به دقت تمام این ظرافت ها را در نظر می گیریم. یاری غیر از کار است. همکاری غیر از همیاری است. همکاری من یک عمل انجام می دهم آن هم عمل انجام می دهد. در ایجاد عمل با هم هستیم. این همکاری می

گویند. لذا در همکاری فعل به هر دو نسبت داده می شود. اما در یاری نه هر کدام عون دیگری است. لذا گفتیم اگر شد تعاون این سؤال می آید که من عون آن آقا آن هم عون من در آن واحد خب کار چیست پس؟ اگر هر دو عون شد لذا از آیه مبارکه دیروز عرض کردیم تعاونوا علی البرّ و التقوی معلوم می شود که کار برّ و تقوی است. کل افراد جامعه از رئیس و مرئوس و مدیر و مدار و رعیت و به قول قدیمی ها ملک و کارگر و کشاورز همه کمک هم می کنند که در جامعه نیکی و پرهیزگاری تحقق پیدا کند. برّ نیکی و آن یکی هم پرهیزکاری. ایشان می فرماید «فمفاد «ضارب زید عمرًا» إن كان هذه النسبة الخاصة فلا فرق بينها وبين «تضارب زید و عمرو» فما وجه عدم انتساب المادّة إلى طرفيها كما في «تضارب زید و عمرو».

و أمّا الأصلة و التبعية: فان أريد الأصلة و التبعية»، اصلا می گوید اصالت و تبعیت درست نیست فی نفسه. چرا؟ چون مراد از اصالت و تبعیت ثبوتا که ثبوتا دو تا است «ثبوتاً فلا بدّ من تعدّد النسبة»، باید دو تا نسبت باشد. راست است این مطلب ایشان دو تا نیست هم هست. و لذا عرض کردیم ایشان ذهنیت مثل اینکه فارسی خودش تأثیر گذاشته است. در فارسی ما این را به معنای اسمی می گوئیم. یعنی در حقیقت ایشان می گوید پس باید بگوئیم دو جور ضرب است. خوب دقت کنید یک ضربی که اول زده است یک ضربی که جزای آن. لا بدّ من تعدّد النسبة. دو تا نسبت است. «حتّى تكون إحداهما أصيلة و الأخرى تابعة لا النسبة الواحدة متقومة باثنين»، نه یک نسبت واحده. «حيث لا يعقل الأصلة و التبعية ثبوتاً مع وحدة النسبة»، با وحدت نسبت اصالت و تبعیت ثبوتی معقول نیست. حرف ایشان درست است قبول داریم حرف ایشان را. فقط ایشان عنایت نفرمودند اگر آن مطلب درست باشد اصالت و تبعیت، می خواهد بگوید که دو تا نسبت باید بگوید باید مثل فارسی بگوید که ضرب زید عمرا و عمرو ردّ علیه جازاه بضرب. باید این طور بگوید. ادعا این است که این تعدّد این اصالت و تبعیت ثبوتی را عرب با هیئت مفاعله بیان کرده است. فارس هم بیان نکرده است. پس در حقیقت این مشکل مرحوم آقا شیخ محمد حسین معلوم شد. ایشان معنا را تصور کرده است. ایشان توجه نکرده است که در لغت عرب لازم نیست که اگر بخواهد یک مطلبی را افاده کند باید حتما نسبت واحده باشد. نه وقتی ضارب را به کار برده است آنها می گویند که ما فهمیدیم عرب وقتی ضارب گفت یکی است تضارب گفت چیز دیگری است. هر دو هم کتک می زنند و هر دو هم می خورند. هر دو هم زده اند هر دو خورده اند.

در یکیش اصالت و تبعیت را نگاه کرده است و در یکیش نکرده است. ایشان می گوید که دو تا نسبت است. راست است دو تا نسبت است قبول است و لذا ما در فارسی نداریم. دقت می کنید و لذا این ذهنیت ایشان با فارسی است. ما در فارسی این را با معنای اسمی می گوئیم ما با نسبت نمی گوئیم. بالفظ هم به کار نمی بریم. حالا شما می گوئید اینها بد فهمیده اند لغت عرب را آن بحث دیگری است. لغوین می گویند وقتی عرب گفت ضارب زید عمرا یعنی این. زید اول زد بعد عمرو هم جزاء زد. این می شود ضارب. اینها ادعایشان این

است. حالا شما می گوید این درست نیست و لا تضاروهن تضيقوا علیهنّ اصلا این درست نیست. آن بحث دیگری است آن چیز دیگری است. اینکه بگویند ثبوتاً غیر معقول نه ثبوتاً معقول است چه مشکل دارد؟ این آمده است این حالتی را که شما در فارسی هم ندانید. می دانم ذهنیت ایشان به فارسی رفته است در فارسی ما نداریم. اختصاص به این هم ندارد معاون هم همین طور است. ظاهراً معاون با تعاون فرق می کند. لذا ما این سه را دیروز توضیح دادیم. اعانه، معاون، تعاون و درزبانی که ما الآن داریم در بحث خودمان ضرر اضرار، ضرورت اضرار. چهار تا لفظ است. از لسان العرب خواندیم که ضرورت مال اضطرار است باب افتعال است. اضرار اصلاً به معنی نزدیک شدن است. اصلاً از ماده ضرر نگرفته است اضرار را. نزدیک شدن. خواندیم دیگر دنی منه.

ضرر هم باب مفاعله گرفته است ضرر هم ثلاثی مجرد گرفته است. آن وقت لذا ما چه کار می خواهیم بکنیم؟ الآن کار ما در فقه اینجا چیست؟ چون در لغت صرف عرض کردیم که ما در تحلیل لغوی بالغت کار می کنیم این چند روزه خیلی وارد بحث لغوی شدیم و دقت های خوبی در لغت کردیم اما هدف اساسی ما برگشت به فقه و آن حدیث و استظهارات فقهی و اصولی و اینها است. هدف اساسی این قسمت است. لذا در لا ضرر و لا ضرره یک جور معنا کردیم لا ضرر و لا اضرار جور دیگری معنای می شود. لا ضرر و لا اضرار جور سومی معنا می شود. این تمام حرف بنده. خلاصه.

این ایشان یک دفعه خارج چون فاعل و تفاعل حالا ما هم همراه ایشان رفتیم و الا این به ما ربطی ندارد بحث. علی ای حال ایشان «لا یعقل الاصاله و التبعية ثبوتاً مع وحده النسبه»، این کلمه وحدت را شما از کجا آوردید؟ می گوید مفاد هیئت این است. اصالت تبعیت است. چه مشکل دارد؟ اینکه لا یعقل ثبوتاً که خبر یعقل. نسبت یکی باشد نسبت بحث نیست هیئت بحث است. این می گوید هیئت این مفاد را دارد. این اصلاً بد جور نوشته اند قدس الله سره. ما دیگر همین که می خوانیم دیگر آخر مطلب

«وإن أريد الأصاله و التبعية إثباتاً»، یعنی دو تا مدلول است. یک مدلول اولی یک مدلول ملازمی. «بأن تكون هناك دلالتان، إحداهما بالأصاله، و الأخرى بالتبع. ففيه أنّ التبعية في الدلالة فرع التبعية في المدلول، كالمدلول الالتزامي للمدلول المطابقي»، مثلاً بعضی ها گفته اند وجوه مقدمه مدلول التزامی است. گفت نان بخر بالالتزام گفت برو بازار. این برو بازار مدلول التزامی است. البته شاید آقایانی که مخصوصاً سابقاً تشریف آوردند ما بحث مدلول التزامی و مدلول مطابقی را قبول نکردیم در دلالات. به جای التزامی می شود مستبطن. استبطان. آن التزام مطابقی در امور متاصل هستند مثل شما آتش را می بینید دلالت بر وجود نار می کنی. آن بحث امول متاصله است. در

بحث دلالت استبطان است. و لذا استبطان معنای تضمن که در اصطلاح منطقه است و جامع معنای التزام و چیزهای دیگر مثل تداعی معانی و انگیزه های شرطی و یک معنای عامی است که شامل تمام آنها می شود. حالا خيله خب ایشان

«و الدلالة المفهومیة للدلالة المنطوقیة»، اگر گفت ان جاءک زید فاکرمه معنایش این است که ان لم تجیء فلا تکرّم. این هم ما توضیح دادیم مفصلاً اخیراً کمتر گفتیم سابقاً در بحث مدلول عرض کردیم در بحث مفهوم و منطوق، پنج وجه برای منطوق هست مفهوم هست. نه اینکه یکی یکی ایشان تصور کرده است التزام. ۵ وجه است نه اینکه یکی باشد و مهمترین وجهش هم در حقیقت که دقیق تر از بقیه است برگردانیم به وضع لغوی اصلاً. این وجه اولم بود. خوب دقت کنید. یعنی بیایید بگوییم اصلاً ان جاءک زید خود ان وضع شده است برای این. یعنی ان در لغت عرب دو معنا دارد. هم آن که ذکر شده است هم آن که ذکر نشده است. اصلاً معنایش این است. معنای ان در وضع لغت ربطی به مفهوم التزامی ندارد تطابقی ندارد. ربطی به التزام و ملازم و اینها ندارد. ربطی به تبعیت و اینها ندارد. هر دو اسیر هستند. خوب دقت کنید. گفتیم آن که بیشتر باید در لغت بحث کنیم چون به این نحوی که من عرض کردم در کتاب ما پنج وضع یکیش این است. یکیش همین اصالة التبعية است. لکن آن که بیشتر به نظر ما مدنظر است و دقیقتر است اصالت هر دو است. هم منطوق هم مفهوم. اصالت هر دو. نه یکی اصالت یکی تبعیت. مثلاً می گوییم اصلاً لفظ ان برای این وضع شده است. مثلاً لفظ کتاب. خوب دقت کنید کتاب برای این وضع شده است. می گوید کتاب بخر. چرا مفهوم لقب را به کار برد؟ آن می گوید لفظ کتاب این طوری وضع شده است. این را دیده است. این را دیده این هم دیده است. این هم دیده است اسم این را کتاب گذاشته است. پس وقتی لفظ کتاب را وضع کرد یعنی گفته است که میز نباشد، صندلی نباشد ضبط صوت نباشد میکروفون نباشد. اینکه می گوییم اصالت حتی مفهوم لقب یعنی آن نکته اصلی در مفهوم لقب این است. وقتی بچه اولش اسمش را گذاشت حسن یعنی اسم این حسن است نه اینکه اسم بچه من. بچه اول. یعنی دوم نیست سوم نیست خواهر من نیست برادر من نیست. پدر من نیست لذا تا گفت حسن را اکرام کن یعنی پدرم را اکرام نکن برادرم را اکرام نکن بچه دوم را اکرام نکن خواهرش را اکرام نکن. تمام اینها از لفظ. چون کمتر آقایان مطلع هستند روح دقیقترین نکته در بحث مفهوم و منطوق این است. نه اینکه ایشان فرمودند با احترام برای ایشان و دیگران. ما توضیح دادیم متأسفانه در کلمات اصولیین، روشن شد چه می خواهم بگوییم؟ یک بحثی است که اصلاً این مال لغت است مثلاً هیئت توصیفی که یک هیئت ترکیبی ناقص است اصلاً در لغت عرب معنایش این است. وقتی گفت کتاب مثلاً دوستان صفحہ ای مثلاً کتاب زرد، گل زرد این هیئت ترکیب چه وقت می آید؟ یعنی گل صرخ نباشد گف سفید نباشد گل صورتی نباشد. این ترکیب را وقتی لحاظ می کند که نفع بقیه باشد. پس اگر گفت گل زرد بخر یعنی گل سرخ نخر. این معنایش است. معنای هیئت ترکیبی ناقص این است. دیگر بحث اصالت و تبعیت که ایشان فرمودند نیست. هر دو اصیل هستند. آن روح

اساسی بحث مفهوم این است. خود ان دو تا معنا می فهماند. خود لفظی که شما جعل می کنید دو معنا دارد. یکی اینکه مراد من از کتاب این است. یکی اینکه مراد من میز نیست صندلی نیست، موکت نیست. لذا اگر مفهوم لقب قائل شدیم یعنی گفت کتاب بخر. یعنی میز نخر. چون در آن خوابیده است. تا به حال نشنیدیم کمتر شنیدیم پس اینکه مفهوم لقب می گویند خوب دقت کنید چون تا به حال به این صیغه ما عرض کردیم به ذهن ما می آید ش اید نظر قدمای اصولی ها بیشتر روی این باشد لذا ما پنج وجه در باب مفهوم عرض کردیم که یکیش این است که من عرض کردم که هر دو می شود اصالت. یکی هم اصاله الطبیعت که ایشان و علمای ما الآن در ذهنشان است. این ل ازمه آن است.

نه بحث لازمه نیست. بحث این است که هر دو لغتا استفاده می شوند. ان دارای دو معنا است. اصلا این برای یک معنا وضع نشده است. دو تا معنا دارد. ان. اگر در زبان فارسی دارد دو معنا است. اگر حسن آمد به او پول بده اگر نیامد نده. ولو عالم باشد ولو مجتهد باشد. نیامد نده. این اصلا اگر معنایش این است. بهر حال چون ایشان نوشته اند و دلالت المفهومیه للدلاله المنطوقیه انشاء الله روشن شد؟ «و لیس «ضرب عمرو زیداً» تابعاً «لضرب زید عمراً» ثبوتاً حتّی تحلّ النسبة الخاصّة إلى نسبتین إحداهما لازمة للأخری»، ایشان می خواهد با این مقدمه عقلی که فرمودند، مفاد لغوی را اثبات کند. این اصلا راه درست نیست. امکان مراد ثبوتاً اثباتاً آن حرف ها چیست. این راه ایشان درست نیست. راه این است ما این معنا را تصور می کنیم در لغت عرب این هیئت را به جای این معنا قرار داده اند در لغت فارسی هم ندارد. خب به قول این آقا از کجا لغوین گفته اند؟ حالا ایشان می گوید که ما قول لغوین را قبول نداریم. این طوری بحث کنید کان مراد ثبوتاً اثباتاً کأنما یک وجه عقلی آورده اند برای بطلان معنای لغوی. خب این اصلا راه باطل است. این سلوکی که ایشان رفته اند باطل است. این سلوک راه ایشان. «فالحقّ: أنّ مفاد هیئة المفاعلة غیر مفاد هیئة التّفاعل»، خيله خب حالا غیر باشد اما برهان عقلی که کسی. اینها ادعایشان این است که ما در لغت عرب نگاه کردیم ضارب زید عمراً معنایش این است. غیر از تضارب زید عمراً است. روشن شد؟ دیگر بحث ثبوتی اثباتی

س: مباحث عقلی در مباحث اعتباری

ج: خوب است بد نیست. من همیشه عرض کردم این تحلیل من همیشه گفته ام دقت کنید این خیلی نکته ظریفی است. شما یک مطلب را می گویند تحلیل می کنید می روید تا عمق مطلب و تحلیل خيله خب این کافی نیست. بعد برگردیم این تحلیل عرفی است یا خیر. این مثل این است که یک کسی یک صوراحی در زمین است رفته است آن ته گیر کرده است. خب باید از سوراخ در بیاید نه در آن

سوراخ بماند. یک چاهی کنده است در آن چاه گیر کرده است. این خيله خب بسیار خب نه ثبوتی عرف می فهمد یا خیر؟ اصلا بحث ثبوت و اثبات نیست. این معنا که یکی تبع دیگری باشد که مفاد است. در زبان فارسی لفظی به ازایش نیست در زبان عربی هیئت به ازایش. این چه مشکل دارد؟

نه ثبوتی نه اثباتی اصلا این راه دقت می کنید این راه درست نیست که آیا مراد تبعیت ثبوتی است مراد تبعیت اثباتی است کسی باید بگوید که تبعیت اثباتی هم پنج شش معنا دارد یک چیزهای بی سر و ته. این راه را کلا باید ببندیم. بله شما بگویید لغوین گفته اند بیخود گفته اند. در کتاب قوانین چون خوانده نمی شود در علامات حقیقت اولش تنصیص است. یعنی تنصیص لغت. خب بعضی ها گفته اند قول لغوی حجت نیست خب تنصیص را برداشته اند. شد تبادر و اطراد و صحت صبر و صحت حمل، این چهار تا شد دیگر. والا تنصیص هست، صحت استفهام هست، صحت تقسیم هست. چیزهای دیگر هم هست. برداشتند. مهمش تنصیص بود. اینجا اینکه مع انهم فرقوا این فرقوا تنصیص است. اهل لغت آمده اند گفته اند در لغت عربی این طور است. شما می گوید که من این را قبول ندارم. خيله خب یک ثبوت و اثبات و تبعیت امکان ندارد و معقول نیست و این حرفها به جای درستی بند نیست. مطلب این است. حالا بر می گردیم به ارتکازات. بر می گردیم به تبادر. مواردش را نگاه می کنیم می بینیم بله گفته اند ضارب زید عمرا یعنی این معنایش است. یک نوع تبعیت است.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين